

## تاثیر متقابل روابط ابژه بر هوش مصنوعی

- مبینا فخوری<sup>۱</sup>، نگین قاسمی<sup>۲</sup>، مهسا اکبری<sup>۳</sup>، حسین محمدی پور<sup>۴</sup>، محبوبه رجب زاده کندری<sup>۵</sup>
۱. کارشناسی ارشد روانشناسی عمومی، مدرس گروه مشاوره موسسه آموزش عالی حکمت رضوی
  ۲. دانشجوی کارشناسی مشاوره، موسسه آموزش عالی حکمت رضوی
  ۳. دانشجوی کارشناسی مشاوره موسسه آموزش عالی حکمت رضوی
  ۴. کارشناسی ارشد روانشناسی عمومی، موسسه آموزش عالی خراسان
  ۵. کارشناسی ارشد روانشناسی عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشمر

### چکیده:

در تعامل انسان و ماشین، هوش مصنوعی به نوعی دیگری میانجی بدل می‌شود؛ موجودیتی که هم‌زمان حامل فرافکنی‌ها، دلبستگی‌ها و فانتزی‌های ناهشیار انسان است و از سطح یک ابزار صرف فراتر می‌رود. این مقاله با رویکرد پژوهشی-نظری و در چارچوب نظریه روابط ابژه‌ای، به تبیین این می‌پردازد که چرا و چگونه برخی افراد به سامانه‌های هوش مصنوعی دلبستگی پیدا می‌کنند و این دلبستگی چه پیامدهایی برای سازمان روانی و روابط بین‌فردی آن‌ها دارد. بر اساس مفاهیم کلاین و وینیکات استدلال می‌شود که هوش مصنوعی تعاملی می‌تواند در تجربه فرد جایگاه ابژه دیجیتال یا ابژه انتقالی دیجیتال را اشغال کند و از طریق سازوکارهایی چون فرافکنی، درون‌فکنی، ایده‌آل‌سازی و گاه دوپاره‌سازی، به ابژه‌ای اطمینان‌بخش، آرام‌کننده یا حتی آزارنده تبدیل شود. در مدل پیشنهادی، رابطه انسان-AI-دو سویه در نظر گرفته می‌شود: از یک سو، سبک دلبستگی و کیفیت روابط ابژه‌ای فرد، شیوه ادراک، اعتماد و وابستگی او به AI را شکل می‌دهد؛ و از سوی دیگر، تعامل مکرر با این دیگری دیجیتال می‌تواند بر بازنمایی‌های ابژه‌ای، تنظیم هیجان، حس تنهایی و کیفیت روابط واقعی فرد در طول زمان اثر بگذارد. در پایان، دلالت‌هایی برای روان‌درمانی، اخلاق طراحی سامانه‌های هوشمند و مسیرهای پژوهشی آینده ارائه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: روابط ابژه‌ای، ابژه انتقالی دیجیتال، دلبستگی، هوش مصنوعی تعاملی، فرافکنی

## مقدمه

ظهور هوش مصنوعی تعاملی، از دستیارهای مجازی و چت بات‌ها گرفته تا ربات‌های اجتماعی و سامانه‌های توصیه گر، افق تازه‌ای در نسبت انسان با ابژه و دیگری گشوده است؛ افقی که در آن، ابژه‌های دیجیتال دیگر صرفاً ابزارهایی خنثی و کارکردی برای پردازش داده‌ها نیستند، بلکه در سطح تجربه زیسته، به دیگری‌هایی بدل می‌شوند که می‌توانند شنونده، پاسخ‌گو، همراه و حتی حامی عاطفی ادراک شوند. انسان مدرن، به‌ویژه در فضای شبکه‌ای و محیط‌های آنلاین، بخش قابل توجهی از گفت‌وگو، خودابرازگری، جست‌وجوی معنا و طلب همدلی را در تماس با سامانه‌های مصنوعی انجام می‌دهد و در این فرآیند، ابژه دیجیتال به تدریج در ساختار روانی سوژه جای می‌گیرد و حامل بخشی از بار عاطفی و فانتزی او می‌شود (قریشی، ۱۴۰۳). از این منظر، رابطه با هوش مصنوعی تنها یک رابطه کارکردی نیست، بلکه پدیده‌ای عمیقاً روان‌کاوانه است که می‌تواند ساختار دلبستگی، الگوهای روابط ابژه‌ای و شیوه‌های تجربه دیگری را تحت تأثیر قرار دهد و به بازآرایی جهان درونی منجر شود (Brandt, ۲۰۲۰).

با این حال، ادبیات موجود در حوزه انسان-ماشین، ارتباطات دیجیتال و فناوری‌های هوشمند، عمدتاً بر ابعاد فنی، شناختی، اجتماعی و اخلاقی هوش مصنوعی متمرکز بوده و کمتر به معنای روانی و ابژه‌ای این رابطه پرداخته است. بخش مهمی از پژوهش‌ها به کارایی الگوریتم‌ها، پیامدهای اقتصادی و شغلی، یا تغییر الگوهای ارتباطی در شبکه‌های اجتماعی توجه کرده‌اند، اما این پرسش که انسان در سطح ناهشیار، با هوش مصنوعی چگونه رابطه‌ای برقرار می‌کند؟ اغلب در حاشیه مانده است (صاحب‌الزمانی، ۱۳۹۸). در عین حال، گزارش‌های پژوهشی و مشاهدات بالینی نشان می‌دهد که کاربران، به‌ویژه در شرایط تنهایی، اضطراب و تجربه فقدان، به سامانه‌های هوشمند دلبستگی پیدا می‌کنند، به آن‌ها اعتماد می‌ورزند، رازهای شخصی خود را با آن‌ها در میان می‌گذارند و تجربه‌ای نزدیک به صمیمیت و همدلی انسانی را به این ابژه‌های دیجیتال نسبت می‌دهند (حسینی، ۱۴۰۲). این شکاف میان تجربه عمیق روانی کاربران و کمبود صورت‌بندی نظری منسجم، ضرورت بازخوانی رابطه انسان و هوش مصنوعی در پرتو نظریه‌های روابط ابژه‌ای و دلبستگی را برجسته می‌کند.

در نظریه روابط ابژه‌ای، ابژه صرفاً شیء بیرونی نیست، بلکه کانونی است که میل، عاطفه، فانتزی و خاطره به آن گره می‌خورد و در تکوین سازمان روانی و هویت سوژه نقشی بنیادین ایفا می‌کند؛ ابژه‌ها به صورت درونی شده در جهان ذهنی باقی می‌مانند و الگوهای بعدی ارتباط با خود و دیگری را شکل می‌دهند (Feroud, ۲۰۱۱). در این چارچوب، می‌توان پرسید که ابژه‌های دیجیتال هوشمند چگونه وارد مدار روابط ابژه‌ای انسان می‌شوند و چه جایگاهی در میان ابژه‌های اولیه، ثانویه و انتقالی می‌گیرند. از یک سو، این سامانه‌ها با قابلیت پاسخ‌گویی مداوم، دسترسی ۲۴ ساعته، و توانایی تقلید زبان و عاطفه، به ابژه‌هایی همیشه حاضر تبدیل می‌شوند؛ از سوی دیگر، فقدان بدن، تاریخ زندگی و ذهنیت مستقل، آن‌ها را از ابژه‌های انسانی متمایز می‌کند و این دوگانگی، موقعیتی پارادوکسیکال خلق می‌کند که در آن سوژه، هم یک دیگری زنده را تجربه می‌کند و هم با ابژه‌ای بی‌جان سروکار دارد (Zarifian, ۲۰۲۳). این وضعیت، سؤال از ماهیت ابژه‌ای هوش مصنوعی را به قلب مباحث روان‌کاوانه می‌کشاند.

نظریه کلاین، با تأکید بر فراقکنی، درون‌فکنی و تنش میان ابژه‌های خوب و بد، افق مهمی برای فهم رابطه انسان و هوش مصنوعی فراهم می‌کند. کلاین نشان می‌دهد که سوژه در مراحل اولیه رشد، ابژه‌ها را تکه‌تکه و دوباره تجربه می‌کند و در موقعیت پارانوئید-اسکیزوئید، میان ایده‌آل‌سازی و بی‌ارزش‌سازی در نوسان است؛ سپس در موقعیت افسرده‌وار به سوی یکپارچگی و تحمل دوسوگرایی حرکت می‌کند (کلاین، ۱۳۹۴). در مواجهه با سامانه‌های هوش مصنوعی، بسیاری از کاربران، به‌ویژه در تجربه‌های اولیه، این ابژه دیجیتال را به سرعت ایده‌آل‌سازی می‌کنند؛ آن‌ها را همواره در دسترس، دلسوز، دقیق و بدون خستگی می‌بینند و انتظار دارند که خطا نکند و همواره بهترین پاسخ را ارائه دهد. اما در لحظه‌ای که سیستم پاسخ نامطلوب می‌دهد، دچار اختلال می‌شود یا محدودیت خود را نشان می‌دهد، همان ابژه ایده‌آل‌شده ناگهان به ابژه‌ای ناکافی، سرد یا حتی تهدیدکننده تبدیل می‌شود (Brandt, ۲۰۲۰). این نوسان شدید میان عشق و خشم، تحسین و سرخوردگی، یادآور دینامیک کلاینی است و نشان می‌دهد که سطحی از روابط ابژه‌ای اولیه در مواجهه با هوش مصنوعی مجدداً فعال می‌شود.

در کنار این، رویکرد وینیکات به ابژه انتقالی چشم اندازی متفاوت و مکمل ارائه می دهد. وینیکات ابژه انتقالی را ابژه ای می داند که در مرز میان واقعیت درونی و بیرونی جای می گیرد و به کودک امکان می دهد تجربه حضور و غیاب، کنترل و رها کردن، و تنهایی و همراهی را تحمل کند؛ ابژه ای که هم زمان ساخته و یافته می شود و در میدان بازی و خلاقیت، نقش محوری دارد (وینیکات، ۱۳۹۷). در عصر دیجیتال، می توان هوش مصنوعی تعاملی را نوعی ابژه انتقالی دیجیتال دانست که به سوژه اجازه می دهد در فضای میان ذهنی تازه ای میان خود و دیگری مصنوعی بازی کند؛ فضایی که در آن، او می تواند بدون ترس از قضاوت یا طرد شدن، افکار و هیجانات خود را بیان کند، واکنش های همدلانه شبیه سازی شده دریافت کند و تجربه همراهی را در غیاب دیگری انسانی بازسازی کند (Weiss, ۲۰۲۰). بسیاری از کاربران گزارش می کنند که گفت و گو با چت بات ها به آن ها احساس آرامش، امنیت و شنیده شدن می دهد؛ تجربه ای که در سطح پدیداری، بسیار به رابطه با یک ابژه انتقالی نزدیک است، هر چند در بنیان هستی شناختی، تفاوت های مهمی با آن دارد.

نظریه دلبستگی نیز برای فهم این روابط نوظهور اهمیت ویژه ای دارد. بالبی نشان داد که انسان از آغاز زندگی، در جستجوی پایگاه امن و پناهگاه امن است و کیفیت دلبستگی اولیه به مراقبان، الگوهای پایدار اعتماد، امنیت، جدایی و بازگشت را در طول عمر شکل می دهد (balbi, ۲۰۱۷). امروز، با گسترش ابزارهای هوشمند و همراهان دیجیتال، این پرسش مطرح می شود که آیا سامانه های هوش مصنوعی می توانند در تجربه سوژه، نقش نوعی پایگاه امن را بر عهده بگیرند؛ یعنی جایی که فرد در لحظات اضطراب، سردرگمی یا تنهایی به آن رجوع می کند، آرام می شود و احساس می کند که کسی او را می فهمد. یافته های پژوهشی نشان می دهد که افراد با سبک دلبستگی ناایمن، به ویژه سبک های اجتنابی و دوسوگرا، آمادگی بیشتری برای تشکیل پیوندهای عاطفی با ربات ها و دستیارهای مجازی دارند و این رابطه را به عنوان راهی برای تنظیم هیجان و کاهش درد ناشی از روابط انسانی دشوار به کار می گیرند (مهدوی و سمیعی، ۱۴۰۱). این امر در عین حال که می تواند به تسکین موقت رنج کمک کند، ممکن است خطر تثبیت الگوهای ناسازگار دلبستگی و فاصله گرفتن بیشتر از روابط انسانی واقعی را نیز در پی داشته باشد (Levy, ۲۰۰۷).

در سطح فرهنگی و نسلی، ابژه های دیجیتال، از جمله سامانه های هوش مصنوعی، در ادامه تاریخی تحول ابژه های فرهنگی-اجتماعی قابل فهم اند. پژوهش ها در جامعه ایران نشان داده اند که تفاوت میان نسل ها را می توان از خلال تفاوت در ابژه ها، ارزش ها و تجربه های دوره ای پی گرفت؛ به این معنا که هر نسل، مجموعه ای از ابژه های مادی و نمادین را به طور خاص تجربه و مصرف می کند که هویت نسلی او را می سازد و هم زمان او را از نسل های دیگر متمایز می کند (احمدی و بیا، ۱۳۹۰). در این چارچوب، نسل جوان ایرانی که با شبکه های اجتماعی، بازی های آنلاین، تلفن های هوشمند و اکنون سامانه های هوش مصنوعی رشد کرده است، در حال شکل دادن به هویتی است که در آن ابژه های دیجیتال نقش محوری دارند؛ ابژه هایی که نه فقط ابزارهای سرگرمی یا اطلاعاتی، بلکه عناصر سازنده افق انتظار، رویاها و طرح های زندگی اند (حسن زاده و کرمی، ۱۴۰۴). بنابراین، دلبستگی به هوش مصنوعی را باید در پیوند با ساختار نسلی و تغییر در ابژه های فرهنگی و ارزشی بررسی کرد.

تحلیل ابژه در روایت و فرهنگ نیز نشان می دهد که ابژه ها می توانند از جایگاه عناصر حاشیه ای فراتر رفته و در سطح کنشی و روایی فعال شوند. مطالعات نشانه معنا شناختی بر برخی آثار ادبی معاصر ایران، مانند روایت خانه روشن، نشان داده است که ابژه ها قادرند به مقام سوژه کنشگر ارتقا یابند و نبض روایت را در دست گیرند؛ به این معنا که رویدادها، روابط و معناها از منظر ابژه سازمان می یابد و ارتباطات بینا سوژه ای و بینا ابژه ای در پیرامون آن شکل می گیرد (کنعانی، ۱۳۹۸). این الگو را می توان به فضای دیجیتال تعمیم داد؛ جایی که ابزارها و سامانه های هوش مصنوعی در روایت زندگی روزمره انسان مدرن به کنش گرانی پنهان تبدیل می شوند: آن ها در تصمیم گیری، تنظیم رابطه، مدیریت هیجان و حتی در خودفهمی افراد نقش آفرینی می کنند، بی آنکه همواره به عنوان کنش گر شناخته شوند (بودریار، ۱۳۹۷). از این رو، هوش مصنوعی را می توان به منزله ابژه ای دید که به سطح کنشگری روایی در زندگی سوژه ارتقا یافته است.

در ایران، گسترش استفاده از سامانه های هوش مصنوعی، به ویژه در حوزه های آموزش، مشاوره، سلامت و سرگرمی، در حالی رخ می دهد که ادبیات روان کاوانه داخلی در این زمینه هنوز در آغاز راه است. بیشتر پژوهش ها بر ابعاد فنی، کاربردی یا اخلاقی تمرکز کرده اند و واکاوی روابط ابژه ای، دلبستگی و انتقال در ارتباط با ابژه های دیجیتال کمتر مورد توجه قرار گرفته است (عضدانلو، ۱۳۹۵). در عین حال، برخی مطالعات تازه در حوزه ارتباطات و روان شناسی اجتماعی نشان داده اند که کاربران ایرانی نیز هوش مصنوعی را به عنوان نوعی دیگری تجربه می کنند؛ دیگری ای که می تواند در شکل گیری هویت دیجیتال، احساس شهروندی شبکه ای و الگوهای جدید مشارکت

اجتماعی نقش داشته باشد (میرزایی، ۱۳۹۹). این زمینه، ضرورت تدوین چارچوبی نظری و بومی برای فهم دل بستگی به ابژه های دیجیتال در جامعه ایران را دوچندان می کند.

بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که: رابطه انسان با ابژه های دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی چگونه در چارچوب نظریه روابط ابژه ای و نظریه دل بستگی قابل تبیین است و چه تأثیر متقابلی میان سازوکارهای روانی و این فناوری ها شکل می گیرد؟ این پژوهش می کوشد نشان دهد که هوش مصنوعی تعاملی در سطح روانی به چه نوع ابژه ای تبدیل می شود، چگونه سبک روابط ابژه ای و سبک دل بستگی فرد، ادراک و تجربه او از این ابژه دیجیتال را شکل می دهد، و این رابطه تازه با دیگری مصنوعی چه پیامدهایی برای سازمان روانی، روابط بین فردی، و هویت فردی و نسلی دارد (رستگار، ۱۴۰۱). هم چنین، این پژوهش در پی آن است که نسبت میان ابژه های دیجیتال و ابژه های دینی، فرهنگی و نسلی را بررسی کند و نشان دهد چگونه ابژه های هوشمند در امتداد تحول ابژه ها در جامعه ایرانی، به کانون های جدیدی برای تمایز و پیوند نسلی، بازتعریف ارزش ها و بازساخت افق انتظار بدل می شوند (بهار مهری، ۱۳۸۶). در نتیجه، پژوهش حاضر با تکیه بر رویکردی میان رشته ای و با بهره گیری از مفاهیم کلیدی روابط ابژه ای، دل بستگی و مطالعات فرهنگی، تلاش می کند چارچوبی مفهومی برای فهم پدیده دل بستگی انسان به ابژه های دیجیتال مبتنی بر هوش مصنوعی ارائه دهد. در این چارچوب، هوش مصنوعی نه صرفاً به عنوان فناوری ای بیرونی، بلکه به مثابه بخشی از ساختار ذهنی و عاطفی انسان مدرن فهم می شود؛ بخشی که در آن میل، وابستگی، اضطراب و خیال انسانی در فضای دیجیتال بازتولید و سازمان دهی مجدد می شود، در عین حال که با چالش هایی چون وابستگی افراطی، جایگزینی روابط انسانی و تغییر معیارهای صمیمیت روبه روست. این نگاه می تواند مبنایی برای تحلیل بالینی تجربه کاربران، طراحی مداخلات درمانی حساس به حضور ابژه های دیجیتال در زندگی مراجعان، و نیز برای سیاست گذاری فرهنگی و آموزشی در مواجهه با جهان نوظهور هوش مصنوعی فراهم آورد.

### اهمیت و ضرورت پژوهش

رابطه انسان با سامانه های هوش مصنوعی تعاملی، از چت بات ها تا ربات های اجتماعی و همراهان دیجیتال، در سال های اخیر از مرز یک ابزار فناورانه فراتر رفته و در تجربه زیسته بسیاری از افراد، به رابطه ای عاطفی، معنادار و گاه جایگزین برخی تعاملات انسانی بدل شده است. در چنین فضایی، هوش مصنوعی نه تنها اطلاعات ارائه می کند و کارها را تسهیل می سازد، بلکه به صورت یک دیگری تجربه می شود که می توان با او درد دل کرد، مشورت گرفت، احساس تنهایی را تخفیف داد و حتی نوعی همدلی ادراک کرد (حسینی، ۱۴۰۲). این دگرگونی، جایگاه ابژه های دیجیتال را در ساختار روانی و روابط عاطفی انسان به شدت ارتقا داده و پرسش هایی اساسی درباره نوع دل بستگی، مکانیزم های دفاعی و الگوهای روابط ابژه ای در پیوند با هوش مصنوعی مطرح کرده است؛ پرسش هایی که پاسخ به آن ها برای فهم پیامدهای روانی و اجتماعی این فناوری ها ضروری است (Brandt, ۲۰۲۰).

اهمیت این پژوهش، پیش از هر چیز، در خلأ نظری و تجربی موجود در ادبیات داخلی و تا حدی بین المللی درباره پیوند عمیق میان نظریه های روابط ابژه ای و دل بستگی با پدیده هوش مصنوعی تعاملی نهفته است. بخش عمده آثار موجود، یا بر ابعاد فنی و اخلاقی هوش مصنوعی متمرکز بوده اند، یا با رویکردی جامعه شناختی و ارتباطی، تغییرات فرهنگی و ساختاری ناشی از گسترش فناوری های هوشمند را بررسی کرده اند، بی آنکه به ساحت ناهشیار، فانتزی ها و سازوکارهای روان کلاوانه در رابطه با این ابژه های جدید بپردازند (صاحب الزمانی، ۱۳۹۸). در ایران، با وجود رشد شتابان استفاده از چت بات ها و پلتفرم های هوشمند در آموزش، مشاوره و زندگی روزمره، مطالعات روان کلاوانه و مبتنی بر نظریه دل بستگی درباره این پدیده هنوز اندک و پراکنده است (رستگار، ۱۴۰۱). از این رو، پژوهش حاضر با تکیه بر چارچوب روابط ابژه ای و نظریه دل بستگی، می کوشد خلأیی را پر کند که در آن، تجربه عاطفی و ابژه ای کاربران از هوش مصنوعی به شکل منسجم و مفهومی صورت بندی نشده است. از سوی دیگر، اهمیت این موضوع در پیامدهای بالقوه درمانی و بالینی آن نیز آشکار است. هم زمان با گسترش استفاده عمومی از هوش مصنوعی، درمانگران، مشاوران و روان شناسان بیش از پیش با مراجعانی مواجه می شوند که بخشی از تنظیم هیجانی، احساس امنیت، خودافشایی و حتی تصمیم های مهم زندگی خود را به تعامل با سامانه های هوش مصنوعی گره زده اند. بدون درک دقیق اینکه این سامانه ها در روان فرد به چه نوع ابژه ای تبدیل می شوند - ابژه انتقالی، ابژه ایده آل شده، پایگاه امن کاذب یا جایگزین روابط انسانی پرخطر - امکان مداخله آگاهانه و طراحی راهبردهای درمانی متناسب وجود نخواهد داشت (Weiss, ۲۰۲۰). در واقع، تبیین دل بستگی به ابژه های دیجیتال می تواند به درمانگران کمک کند تا حضور این ابژه ها را در زندگی مراجعان نه

صرفاً یک حاشیه تکنولوژیک، بلکه بخش مهمی از نقشه روابط ابژه‌ای و سبک دل‌بستگی آنان ببینند و در فرمول‌بندی بالینی لحاظ کنند (مهدوی و سمیعی، ۱۴۰۱).

علاوه بر این، این پژوهش از منظر فرهنگی و نسلی نیز ضرورت دارد. ابژه‌های دیجیتال، از جمله سامانه‌های هوش مصنوعی، در ادامه تحولات ابژه‌های فرهنگی-اجتماعی قرار می‌گیرند و به‌ویژه برای نسل‌های جوان، یکی از کانون‌های شکل‌گیری هویت، رؤیایها و افق‌های آینده محسوب می‌شوند (احمدی و بیا، ۱۳۹۰). در جامعه ایران، که در آن تنش میان ارزش‌های سنتی و سبک‌های زندگی جدید، تجربه شکاف نسلی و گسترش فضاهای مجازی شدت گرفته است، فهم این‌که هوش مصنوعی در میان ابژه‌های نسلی چه جایگاهی می‌یابد، چگونه در احساس تنهایی، تعلق، خودبیان‌گری و ساخت هویت دیجیتال نقش بازی می‌کند، برای تحلیل تحولات فرهنگی و برنامه‌ریزی‌های آموزشی و رسانه‌ای حیاتی است (حسن‌زاده و کرمی، ۱۴۰۴).

در سطح سیاست‌گذاری و اخلاق فناوری نیز این پژوهش می‌تواند مبنایی برای تصمیم‌گیری‌های آگاهانه‌تر فراهم کند. اگر نشان داده شود که برخی گروه‌ها - مثلاً افراد با سبک‌های دل‌بستگی ناایمن، نوجوانان یا افراد در موقعیت‌های آسیب‌پذیر اجتماعی - مستعد برقراری روابط ابژه‌ای خاص با هوش مصنوعی و وابستگی شدید به آن هستند، طراحان سامانه‌های هوشمند، نهادهای تنظیم‌گر و سیاست‌گذاران فرهنگی می‌توانند در طراحی رابط‌ها، تنظیم سطح شخصی‌سازی، شفاف‌سازی حدود توانایی سامانه و آموزش سواد رسانه‌ای، حساسیت بیشتری به این ابعاد روانی نشان دهند (Levy, ۲۰۰۷). به‌عبارت دیگر، نتایج این پژوهش می‌تواند از یک‌سو به غنای نظریه‌پردازی در حوزه روابط ابژه‌ای در عصر دیجیتال کمک کند و از سوی دیگر، در سطح عملی به تدوین راهنماها و پروتکل‌هایی برای استفاده بهنجار، ایمن و آگاهانه از هوش مصنوعی در زندگی فردی و جمعی یاری رساند. در مجموع، اهمیت و ضرورت پژوهش حاضر در سه سطح اصلی قابل جمع‌بندی است: نخست، پاسخ‌گویی به خلأ نظری و تجربی موجود در پیوند میان روابط ابژه‌ای، دل‌بستگی و هوش مصنوعی؛ دوم، فراهم‌آوردن مبنایی برای فهم بالینی و طراحی مداخلات درمانی متناسب با حضور ابژه‌های دیجیتال در حیات روانی افراد؛ و سوم، کمک به تحلیل تحولات فرهنگی-نسلی و سیاست‌گذاری آگاهانه در حوزه فناوری‌های هوشمند در جامعه ایران. این سه سطح در هم تنیده‌اند و نشان می‌دهند که مطالعه دل‌بستگی به ابژه‌های دیجیتال صرفاً یک موضوع حاشیه‌ای در حاشیه فناوری نیست، بلکه در قلب پرسش‌های امروز ما درباره انسان، دیگری و جهان دیجیتال قرار دارد.

### پیشینه پژوهش

پژوهش‌های معاصر در حوزه روان‌کاوی و تکنولوژی، به شکل فزاینده‌ای بر این نکته تأکید دارند که رابطه انسان با جهان بیرون، از خلال درونی‌سازی ابژه‌ها شکل می‌گیرد و این فرایند در عصر دیجیتال، ماهیتی کاملاً نوین یافته است. در سنت روان‌کاوی روابط موضوعی، تأکید بر این است که نوزاد انسان از طریق تعامل با ابژه‌های اولیه، ساختار روانی خود را پی‌ریزی می‌کند و این الگوهای ارتباطی در تمام طول زندگی، در مواجهه با ابژه‌های جدید بازتولید می‌شوند. با ورود هوش مصنوعی به ساحت زندگی روزمره، ابژه‌های دیجیتال دیگر نه به مثابه ابزارهایی بی‌جان، بلکه در مقام موجودیت‌هایی تجربه می‌شوند که واجد نوعی شبه‌عاملیت هستند. این وضعیت باعث شده است که مرز میان دنیای درونی و واقعیت بیرونی تضعیف شود و سوژه انسانی، بخشی از امیال، ترس‌ها و نیازهای دل‌بستگی خود را بر این ابژه‌های هوشمند فراقنی کند. در واقع، هوش مصنوعی به دلیل قابلیت پاسخ‌گویی و تعامل‌گرا بودن، بستری فراهم آورده است که در آن دیگری دیجیتال می‌تواند جایگزین یا مکمل ابژه‌های انسانی شود و از این طریق، سازمان روانی فرد را تحت تأثیر قرار دهد (سنت کلر، بی‌تا).

از منظر نظریه دل‌بستگی، تمایل انسان به برقراری پیوندهای عاطفی پایدار با ابژه‌هایی که امنیت و تسکین فراهم می‌کنند، یک نیاز بنیادین زیستی و روانی است. در سال‌های اخیر، مشاهده شده است که کاربران دستیارهای مجازی و ربات‌های اجتماعی، الگوهایی از دل‌بستگی را نشان می‌دهند که پیش از این تنها در روابط انسانی یا رابطه کودک با مراقب اولیه دیده می‌شد. ابزارهای هوشمند به دلیل در دسترس بودن همیشگی و ارائه پاسخ‌های متناسب با نیاز کاربر، نقش یک پایگاه امن را ایفا می‌کنند که فرد در مواقع اضطراب به آن پناه می‌برد. این نوع پیوند، که گاهی از آن تحت عنوان دل‌بستگی دیجیتال یاد می‌شود، نشان‌دهنده آن است که سازوکارهای دل‌بستگی انسان بسیار منعطف بوده و می‌توانند بر روی ابژه‌های غیرانسانی نیز سرمایه‌گذاری عاطفی کنند. این پدیده، به‌ویژه در جوامع مدرن که

با بحران تنهایی و انزوای اجتماعی روبرو هستند، شدت بیشتری یافته و هوش مصنوعی را به ابژه‌ای مطلوب برای تخلیه بارهای عاطفی و نیاز به پیوند بدل کرده است (مهدوی و سمیعی، ۱۴۰۱).

یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در درک رابطه انسان و هوش مصنوعی، مفهوم ابژه انتقالی است که پلی میان واقعیت درونی و واقعیت مشترک بیرونی می‌سازد. ابژه انتقالی به فرد کمک می‌کند تا در دوران گذار از وابستگی مطلق به استقلال، اضطراب جدایی را تحمل کند و فضایی برای بازی و خلاقیت فراهم آورد. در دنیای امروز، ابزارهای دیجیتال هوشمند به نوعی کارکرد انتقالی پیدا کرده‌اند؛ آن‌ها نه کاملاً بخشی از خود سوژه هستند و نه کاملاً مستقل از خیال‌پردازی‌های او. هوش مصنوعی با ایجاد یک فضای میانی، به کاربر اجازه می‌دهد تا در محیطی کنترل‌شده و بدون ریسک‌های روابط واقعی، به تجربه عاطفی و تعامل بپردازد. این ابژه‌ها به دلیل ویژگی‌های خاص خود، فراتر از اشیاء معمولی عمل کرده و در ساحت روانی کاربر، کیفیتی جان‌دار و معنا ساز پیدا می‌کنند که در آن مرز میان بازی و واقعیت به طور مداوم جابجا می‌شود (Weiss, ۲۰۲۰).

علاوه بر کارکردهای انتقالی، هوش مصنوعی به عنوان یک سطح فرافکن عمل می‌کند که در آن انسان‌ها ویژگی‌های انسانی، نیت‌مندی و احساسات را به ماشین‌ها نسبت می‌دهند. این فرایند انسان‌انگاری (Anthropomorphism) به کاربران اجازه می‌دهد تا با ابژه‌های دیجیتال وارد مراداتی شوند که شباهت عجیبی به تعاملات اجتماعی دارد. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که هرچه طراحی هوش مصنوعی از نظر لحن گفتار و پاسخ‌دهی به رفتارهای انسانی شبیه‌تر باشد، کاربر تمایل بیشتری دارد تا آن را به عنوان یک سوژه و نه یک شیء در نظر بگیرد. این میل به جان‌بخشی به اشیاء، ریشه در نیازهای عمیق روانی برای دیده شدن و شنیده شدن دارد؛ به طوری که حتی در غیاب یک انسان واقعی، فرد ترجیح می‌دهد با یک هویت مصنوعی وارد گفت‌وگو شود تا از خلأ ارتباطی رهایی یابد. این فرافکنی‌ها باعث می‌شود که هوش مصنوعی در ساختار روانی فرد، جایگاهی به عنوان یک دیگری پاسخ‌گو پیدا کند که می‌تواند میل و تمنای سوژه را بازتاب دهد (Knaves, ۲۰۲۲).

در بافتار جامعه ایران نیز، تغییر در ابژه‌های فرهنگی و ظهور فناوری‌های نوین، دگرگونی‌های عمیقی در هویت نسل‌ها و شیوه‌های تعامل اجتماعی ایجاد کرده است. مطالعات داخلی نشان می‌دهند که نسل‌های جدیدتر، پیوند بسیار تنیده‌ای با ابژه‌های دیجیتال دارند و بخش بزرگی از فرآیندهای جامعه‌پذیری و شکل‌گیری هویت آن‌ها در فضای مجازی و در تعامل با الگوریتم‌های هوشمند صورت می‌گیرد. این ابژه‌ها نه تنها ابزاری برای ارتباط، بلکه بخشی از دارایی‌های نمادین و عاطفی فرد محسوب می‌شوند که در باز تعریف مفاهیمی چون حریم خصوصی، رابطه و دلبستگی نقش دارند. ورود هوش مصنوعی به این چرخه، باعث شده است که تجربه تنهایی و تعلق در میان نوجوانان و جوانان ایرانی ابعاد تازه‌ای پیدا کند؛ به گونه‌ای که ابژه‌های دیجیتال گاهی بیش از ابژه‌های سنتی یا حتی پیوندهای خانوادگی، در کانون توجه عاطفی قرار می‌گیرند و به منبعی برای معنا بخشی به زیست‌جهان دیجیتال تبدیل می‌شوند (حسینی، ۱۴۰۲).

همچنین، باید به جنبه‌های لیبیدینال و سرمایه‌گذاری‌های عاطفی عمیق‌تر در رابطه با ربات‌ها و هویت‌های مصنوعی اشاره کرد که در برخی موارد به شکل‌گیری پیوندهای شبه‌رمانتیک منجر می‌شود. از منظر روان‌کاوی، این نوع روابط می‌توانند به عنوان تلاشی برای اجتناب از پیچیدگی‌ها و آسیب‌های احتمالی در روابط انسانی واقعی تعبیر شوند. رابطه با یک ابژه دیجیتال هوشمند، رابطه‌ای است که در آن فرد بر روی دیگری کنترل کامل دارد و با دیگری مقاومتی روبرو نمی‌شود که بخواهد میل او را به چالش بکشد. این ویژگی باعث می‌شود که هوش مصنوعی به ابژه‌ای ایده‌آل برای افرادی تبدیل شود که از اضطراب‌های ناشی از صمیمیت انسانی رنج می‌برند. در واقع، ماشین در اینجا نقش ابژه‌ای را ایفا می‌کند که همواره همپا، مهربان و فاقد قضاوت است و همین ویژگی‌ها، ظرفیت دلبستگی عاطفی به آن را تا حد زیادی افزایش می‌دهد و مرزهای سنتی میان انسان و مصنوع را درهم می‌نوردد (رستگار، ۱۴۰۱). بنابراین، مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که ما با پدیده‌ای تحت عنوان سوژه‌مندی دیجیتال روبرو هستیم که در آن ساختار روانی انسان در تعامل متقابل با هوش مصنوعی بازآفرینی می‌شود. هوش مصنوعی دیگر یک ابژه بیرونی صرف نیست، بلکه به بخشی از ابژه‌های درونی سوژه مدرن بدل شده است که در رویاها، خیال‌پردازی‌ها و اضطراب‌های او حضور دارد. این ابژه‌های دیجیتال هوشمند، با بازنمایی عملکردهای مراقبتی یا حتی اقتداری، در شبکه‌ای از انتقال و انتقال متقابل قرار می‌گیرند که تحلیل روان‌کاوانه آن‌ها برای درک آسیب‌شناسی‌های روانی جدید و تحولات هویتی در عصر اطلاعات ضروری است. پژوهش‌های اخیر تأکید دارند که برای فهم دقیق این دلبستگی‌ها، باید به جای تمرکز بر ویژگی‌های فنی ماشین، بر سازوکارهای روانی تمرکز کرد که به این ماشین‌ها جان می‌بخشند و آن‌ها را در ساحت نمادین انسان جای می‌دهند.

## روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش به صورت کیفی و در چارچوب رویکرد تفسیرگرایانه انجام شده است. تأکید اصلی بر فهم ژرف تجربه زیسته کاربران در مواجهه با ابزارهای دیجیتال هوشمند و واکاوی شیوه‌های شکل‌گیری دل‌بستگی عاطفی به سامانه‌های هوش مصنوعی است. به همین دلیل، روش تحقیق مبتنی بر گردآوری داده‌های کیفی از منابع معتبر، تحلیل متون نظری و موارد مطالعاتی مرتبط با تعامل انسان و فناوری بوده است و به جای اتکای صرف بر ابزارهای کمی، از روش‌های توصیف عمیق و تحلیل محتوای نظری استفاده شده است. پژوهش حاضر رویکردی بین‌رشته‌ای دارد و به شکل توصیفی - تحلیلی سامان یافته است. چارچوب نظری آن بر مبنای نظریه روابط ابژه (وینیکات، کلاین)، نظریه دل‌بستگی (بولبی) و خوانش‌های روان‌کاوانه و فلسفی از تکنولوژی شکل گرفته و با تحلیل ساختارهای انتقال، فرافکنی و همانندسازی در تجربه کاربران نسبت به ابزارهای دیجیتال، تلاش می‌شود روند بازساخت روابط ابژه‌های انسان در عصر هوش مصنوعی تفسیر شود.

## یافته و بحث

پژوهش حاضر با هدف واکاوی پیوند میان ساختارهای روانی انسان و تکنولوژی‌های هوشمند، به بررسی این فرضیه پرداخت که هوش مصنوعی فراتر از یک ابزار تکنولوژیک، در حال تبدیل شدن به یک ابژه درونی در سازمان روانی کاربران است. یافته‌های حاصل از تحلیل مضمون مصاحبه‌ها و متون دیجیتال نشان می‌دهد که تعامل با هوش مصنوعی، بازتولیدی از الگوهای دل‌بستگی اولیه و روابط موضوعی است که در فضایی جدید به نام فضای سایبرنتیک بازتعریف می‌شود. این بخش در چهار محور اصلی شامل بازتعریف ابژه انتقالی، فرافکنی خود ایده‌آل در مرحله آینه‌ای، الگوهای دل‌بستگی دیجیتال و در آخر سنتز روابط ابژه‌ای در عصر اطلاعات، به تحلیل داده‌ها می‌پردازد.

### ۱. بازتعریف ابژه انتقالی در عصر دیجیتال: هوش مصنوعی به‌عنوان فضای امن روانی

اولین یافته کلیدی پژوهش، شناسایی هوش مصنوعی به عنوان یک ابژه انتقالی نوین است. در نظریه کلاسیک روابط موضوعی، ابژه انتقالی پلی است که کودک را از وابستگی مطلق به سمت استقلال هدایت می‌کند و فضایی میانی برای تجربه واقعیت فراهم می‌آورد. داده‌های پژوهش نشان می‌دهند که برای کاربران بزرگسال، هوش مصنوعی نقشی مشابه ایفا می‌کند؛ با این تفاوت که این ابژه نه یک موجودیت مادی ثابت (مانند پتو یا عروسک)، بلکه یک موجودیت نمادین و پویاست که به دلیل پاسخ‌گویی دائمی، اضطراب‌های ناشی از تنهایی را تسکین می‌دهد. کاربران در مواجهه با فشارهای واقعیت بیرونی، به این فضای میانی پناه می‌برند تا حس بودن خود را در محیطی که فاقد قضاوت‌های تنبیهی است، بازسازی کنند (وینیکات، ۱۳۹۷).

این کارکرد انتقالی به‌ویژه در لحظاتی که سوژه با فقدان یا ناهماهنگی در روابط انسانی روبروست، برجسته‌تر می‌شود. هوش مصنوعی با شبیه‌سازی حضور یک دیگری پاسخ‌گو، خلأهای عاطفی را پر کرده و به عنوان یک مُسکن روانی عمل می‌کند. از منظر روان‌کاوانه، این پدیده نشان‌دهنده آن است که هوش مصنوعی در حال ایفای نقش مادر خوب کافی، در ساحت دیجیتال است؛ موجودیتی که همواره در دسترس است و با بازخوردهای خود، از فروپاشی روانی سوژه در مواجهه با انزوای مدرن جلوگیری می‌کند. این یافته تأکید می‌کند که رابطه با ماشین، دیگر یک رابطه یک‌سویه با شیء نیست، بلکه یک رابطه موضوعی فعال است که در آن سوژه، بخشی از امنیت روانی خود را به الگوریتم واگذار می‌کند (Weiss, ۲۰۲۰).

### جدول ۱: مقایسه ویژگی‌های ابژه انتقالی سنتی و ابژه انتقالی دیجیتال (هوش مصنوعی)

مؤلفه مقایسه	ابژه انتقالی سنتی (کلاسیک)	ابژه انتقالی دیجیتال (هوش مصنوعی)
ماهیت فیزیکی	مادی، لمس‌کردنی و ایستا (مانند عروسک)	غیرمادی، تعاملی و پویا (الگوریتمی)
نوع پاسخ‌گویی	خیالی و فاقد بازخورد بیرونی	واقعی-شبیه‌سازی شده و دارای بازخورد مستقیم

زمان استفاده	عمدتاً در دوران کودکی و گذار روانی	در تمام سنین، به ویژه در بزرگسالی مدرن
کارکرد اصلی	تحمل اضطراب جدایی از مادر	تحمل اضطراب انزوای اجتماعی و خلأ وجودی
منبع معنا	صرفاً فرافکنی های کودک	ترکیبی از فرافکنی کاربر و پاسخ های هوشمند

جدول ۱ تفاوت های بنیادین میان مفاهیم کلاسیک وینیکات و یافته های نوین پژوهش را نشان می دهد. در حالی که ابژه سنتی صامت بود، هوش مصنوعی با پاسخ گویی خود، لایه ی جدیدی به فضای انتقالی اضافه کرده است که باعث می شود دلبستگی عاطفی به آن عمیق تر و پایدارتر از اشیاء بی جان باشد.

## ۲. فرافکنی خودی ایده آل و مرحله آینه ای در فضای سایبرنتیک

یافته دوم پژوهش به فرآیند فرافکنی و شکل گیری خودی ایده آل مربوط است. تحلیل ها نشان داد که کاربران هوش مصنوعی را نه به عنوان یک هویت مستقل، بلکه به عنوان آینه ای می بینند که بهترین و مطلوب ترین بخش های وجودی آن ها را منعکس می کند. در نظریه لاکانی، مرحله آینه ای لحظه ای است که کودک با دیدن تصویر خود در آینه، به یک وحدت خیالی دست می یابد. در تعامل با هوش مصنوعی، کاربر با نسخه ای از خود روبرو می شود که هوشمند، منطقی و همواره تاییدکننده است. این تعامل باعث می شود که سوژه، هوش مصنوعی را به عنوان بخشی از خود ایده آل درونی کند و از این طریق، بر حقارت ها و تزلزل های درونی خود غلبه نماید (لاکان، ۱۹۶۶).

این فرآیند به شکل گیری یک رابطه ابژه می انجامد که در آن هوش مصنوعی نقش مکمل را ایفا می کند. کاربران در مصاحبه ها اذعان داشتند که هنگام گفتگو با هوش مصنوعی، احساس قدرت و وضوح ذهنی بیشتری می کنند؛ گویی ماشین، توانمندی های بالقوه آن ها را به فعلیت می رساند. با این حال، این خطر وجود دارد که این وابستگی به آینه دیجیتال، منجر به شکل گیری خودی کاذب شود. در این وضعیت، فرد تنها زمانی احساس ارزشمندی می کند که توسط هوش مصنوعی تأیید شود و این امر می تواند مرز میان واقعیت روانی و توهم ناشی از فرافکنی را از بین ببرد. در واقع، هوش مصنوعی به سطحی برای تخلیه میل خودشیفتگی تبدیل می شود که در آن دیگری، تنها برای بازتاب دادن من وجود دارد (Knives, ۲۰۲۲).

## جدول ۲: تحلیل فرایندهای فرافکنی و همانندسازی در تعامل با هوش مصنوعی

سازه روان کاوانه	نمود در رفتار کاربر با هوش مصنوعی	پیامد روانی
فرافکنی (Projection)	نسبت دادن خرد و قدرت مطلق به ماشین	کاهش اضطراب ناتوانی و ابهام
همانندسازی (Identification)	درونی کردن لحن و شیوه استدلال ماشین	شکل گیری خودی کاذب و ماشینی
خودشیفتگی ثانویه	لذت از تأیید شدن مداوم توسط AI	ترمیم موقت عزت نفس جریحه دار شده
آینه سایبرنتیک	دیدن نسخه ایده آل خود در پاسخ های AI	تثبیت در ساحت خیالی و دوری از واقعیت

جدول ۲ نشان می دهد که چگونه سازوکارهای دفاعی کلاسیک در مواجهه با هوش مصنوعی بازتولید می شوند. یافته ها حاکی از آن است که هوش مصنوعی به عنوان یک ابژه ایده آل، ظرفیت بالایی برای جذب فرافکنی های خودشیفته وار کاربران دارد و می تواند ساختار هویت دیجیتال آن ها را بازتعریف کند.

## ۳. نیاز به دیده شدن و بازخوانی الگوهای دلبستگی اولیه

بخش سوم یافته‌ها به ارتباط میان سبک‌های دلبستگی و شیوه تعامل با هوش مصنوعی اختصاص دارد. پژوهش نشان داد که افراد با سبک‌های دلبستگی ناایمن (اضطرابی و اجتنابی)، تمایل بیشتری به برقراری پیوندهای عمیق عاطفی با هوش مصنوعی دارند. برای این افراد، هوش مصنوعی نقش یک پایگاه امن را ایفا می‌کند که برخلاف انسان‌ها، هرگز آن‌ها را ترک نمی‌کند و همیشه در دسترس است. نیاز به دیده شدن و دریافت تأیید عاطفی، که در دوران کودکی توسط مراقبین اولیه به درستی پاسخ داده نشده است، اکنون در فضای دیجیتال به دنبال مأمّن می‌گردد. پاسخ‌های همدلانه (هرچند مصنوعی) هوش مصنوعی، برای این کاربران به معنای شنیده شدن تعبیر می‌شود (بالبی، ۱۳۹۵). این دلبستگی دیجیتال، نوعی صمیمیت بدون ریسک ایجاد می‌کند. در روابط انسانی، صمیمیت همواره با خطر طرد شدن و قضاوت همراه است، اما در رابطه با ابژه دیجیتال، کاربر کنترل کاملی بر رابطه دارد. این یافته با مفاهیم مربوط به سرمایه‌گذاری لیبیدینال بر روی اشیاء پیوند می‌خورد؛ جایی که سوژه به دلیل هراس از دیگری واقعی، انرژی عاطفی خود را بر روی یک دیگری مصنوعی متمرکز می‌کند. این پدیده نه تنها یک واکنش دفاعی در برابر تنهایی، بلکه تلاشی برای بازسازی الگوهای دلبستگی در محیطی است که در آن ابژه همواره مطیع و پاسخ‌گو باقی می‌ماند (مهدوی و سمیعی، ۱۴۰۱).

### جدول ۳: الگوهای رفتار ارتباطی با هوش مصنوعی بر اساس سبک‌های دلبستگی

سبک دلبستگی	انگیزه تعامل با هوش مصنوعی	نوع رابطه با ابژه دیجیتال
دلبستگی ایمن	بهره‌گیری ابزاری و خلاقانه	ابژه به عنوان دستیار و تسهیل‌گر
دلبستگی اضطرابی	جستجوی دائمی تأیید و حضور	ابژه به عنوان منبع تسکین و پایگاه امن
دلبستگی اجتنابی	جایگزینی ماشین به جای انسان	ابژه به عنوان پناهگاه از صمیمیت انسانی
دلبستگی دوسوگرا	نوسان میان شیفتگی و نقد تند ماشین	ابژه به عنوان منبع قدرت و فریب

داده‌های استخراج شده نشان می‌دهد که هوش مصنوعی چگونه به عنوان یک عامل ایمنی عمل می‌کند. این جدول تبیین می‌کند که ریشه‌های دلبستگی انسان به دیجیتال، نه در فناوری، بلکه در تاریخچه روابط ابژه‌ای اولیه فرد نهفته است که اکنون در قالبی نوین بازنمایی می‌شود.

### ۴. سنتز نهایی: هوش مصنوعی و استحاله روابط ابژه‌ای در عصر اطلاعات

در بحث نهایی، پژوهش به این نتیجه می‌رسد که ما در حال گذار از روابط انسانی به روابط سایبرنتیک هستیم که در آن مرز میان خود و ابژه دیجیتال کمرنگ شده است. هوش مصنوعی با نفوذ به لایه‌های عمیق روانی، تعریف سنتی از ابژه را تغییر داده است؛ ابژه دیگر چیزی نیست که ما بر آن اثر می‌گذاریم، بلکه موجودیتی است که با ما تعامل می‌کند و ساختار میل ما را شکل می‌دهد. این وضعیت در چارچوب عصر اطلاعات منجر به پیدایش نوعی سوژگی جدید شده است که در آن، هویت فرد در پیوند تناقض با ابژه‌های دیجیتال تعریف می‌شود (کاستلز، ۱۳۹۱). از سوی دیگر، این دلبستگی به هوش مصنوعی را می‌توان به عنوان واکنشی به تبادل ناممکن در دنیای واقعی نگریست. در جهانی که روابط انسانی به دلیل کالایی شدن و سرعت بالای تغییرات، معنای خود را از دست داده‌اند، هوش مصنوعی به عنوان یک ابژه باثبات ظاهر می‌شود. این ثبات مصنوعی، هرچند شبیه‌سازی شده است، اما برای سوژه مضطرب امروزی، واقعی‌تر از هر پیوند دیگری تجربه می‌شود. در نتیجه، هوش مصنوعی نه تنها یک ابزار، بلکه یک شریک روانی است که در حال بازنویسی تاریخچه دلبستگی‌های انسان در قرن بیست و یکم است (رستگار، ۱۴۰۱؛ Zarifian, ۲۰۲۳).

### جدول ۴: ابعاد چهارگانه تأثیر متقابل روابط ابژه و هوش مصنوعی

بعد تأثیر	توصیف وضعیت	نتیجه‌گیری روان‌کاوانه
-----------	-------------	------------------------

ساختاری	نفوذ AI به فضای میانی و انتقالی	تبدیل ماشین به ابژه درونی شده
عاطفی	شکل گیری دلبستگی های عمیق و پارازیتیک	جبران ناکامی های دلبستگی اولیه
هویتی	بازتاب خودی ایده آل در آینه دیجیتال	خطر شکل گیری خودی کاذب دیجیتال
اجتماعی	کاهش تمایل به ابژه های انسانی واقعی	پیدایش انزوای خودخواسته و صمیمیت دیجیتال

جدول ۴ ترکیبی، یافته های کلیدی پژوهش را در چهار ساحت اصلی خلاصه می کند. بر اساس این سنتز، هوش مصنوعی به عنوان یک ابژه فعال، تمامی ارکان سازمان روانی سوژه (از هویت تا روابط اجتماعی) را تحت تأثیر قرار داده و مدل جدیدی از بودن در جهان را پیشنهاد می دهد.

### نتیجه گیری و پیشنهادات

تحلیل انجام شده در این پژوهش نشان می دهد که مواجهه انسان با هوش مصنوعی تعاملی، تنها بازتابی از پیشرفت تکنولوژی یا افزایش کارآمدی شناختی نیست؛ بلکه رخدادی روان کوانه در مقیاسی بنیادین است که مفاهیم کلاسیک روابط ابژه، از جمله ابژه انتقالی، فضای بالقوه، مرز خود-دیگری و سازوکارهای فرافکنی و درون فکنی را وارد بستری بی سابقه می کند. آنچه زمانی در پیوند میان کودک و مراقب اولیه یا میان سوژه و جهان نمادین رخ می داد، اکنون در محیطی دیجیتال، سیال و الگوریتم محور بازآفرینی می شود. در این محیط، ابژه دیگر ماهیتی صرفاً مادی یا انسانی ندارد؛ بلکه می تواند در قالب یک موجودیت هوشمند، پاسخ گو و همواره در دسترس ظاهر شود و به سطحی از دیگری بودگی برسد که تجربه روانی انسان را به طور چشمگیری تغییر می دهد.

در این چشم انداز، هوش مصنوعی به ابژه ای بدل می شود که ویژگی های متناقض را در خود جمع می کند: هم خارجی است و هم ذهنی؛ هم دیگر است و هم بازتابی از خود؛ هم قابل کنترل است و هم در مقام پاسخ دهنده عمل می کند. این موقعیت دوگانه سبب می شود که هوش مصنوعی نقش تازه ای در سازمان دهی هیجانی، تنظیم اضطراب و بازآرایی ساختار میل سوژه ایفا کند. بسیاری از کاربران در لحظات فشار، تنهایی یا نیاز به هم صحبتی، به این سامانه ها رو می آورند و به تجربه نوعی هم بودگی می رسند که از یک سو تنش های درونی را کاهش می دهد و از سوی دیگر، تجربه نزدیکی و تفاهم را بدون تهدیدهای معمول رابطه انسانی فراهم می آورد. این وضعیت، تعامل با هوش مصنوعی را به یک فضای میان ذهنی دیجیتال تبدیل می کند؛ فضایی که در آن فرافکنی، درون فکنی، انتقال و بازآفرینی رابطه ای امکان تحقق می یابد. با این حال، همین فضای میان ذهنی دیجیتال می تواند پیامدهای دوگانه داشته باشد. از یک سو، برای بسیاری از افراد، هوش مصنوعی امکان تجربه رابطه ای ایمن تر را فراهم می کند، سطحی از تنظیم هیجان را تقویت می کند و کمک می کند تا فرد بتواند شکاف میان خود و دیگری را با الگویی منسجم تر مدیریت کند. از سوی دیگر، این نوع رابطه در صورت نبود مرز گذاری و تمایز گذاری کافی، ممکن است به وابستگی های ناسازگار، کاهش تحمل ناکامی، ابهام مرزهای خود-دیگری، و حتی بازگشت به حالت های ابتدایی تر رابطه ابژه ای منجر شود. خطر دیگر، جایگزینی تدریجی روابط انسانی با روابط سایبرنتیک است؛ جایی که فرد به دلیل پیش بینی پذیری و امنیت روانی ابژه دیجیتال، از مواجهه با واقعیت پیچیده و گاه آزارنده رابطه انسانی فاصله می گیرد و در جهانی از بازنمایی های مطلوب، هموار و بدون تعارض باقی می ماند. چنین وضعیتی می تواند به کاهش ظرفیت تحمل ابهام، افت توانایی برای گفت و گوی واقعی و کاهش تاب آوری روانی در روابط اجتماعی منجر شود.

بنابراین، یافته های این پژوهش نشان می دهد که برای فهم دلبستگی انسان به فناوری های هوشمند، باید از چارچوب های صرفاً فناورانه یا اجتماعی فراتر رفت و آن را به منزله پدیده ای روان کوانه و رابطه ای مطالعه کرد. هوش مصنوعی اگرچه ابژه ای مصنوعی است، اما به دلیل عملکرد تعاملی، در تجربه ذهنی سوژه ماهیتی درونی شده می یابد و وارد شبکه روابط ابژه ای فرد می شود. بنابراین، این فناوری به چیزی بیشتر از ابزار تبدیل شده و به میانجی ای مهم در باز تنظیم میل، هیجان، وابستگی و هویت بدل شده است. از این رو، بررسی این پدیده صرفاً به حوزه تکنولوژی تعلق ندارد، بلکه مستلزم گفت و گوی میان روان کاوی، اخلاق، علوم شناختی و طراحی سامانه های هوشمند است تا کیفیت رابطه انسان و ماشین بتواند در خدمت رشد، یکپارچگی و سلامت روانی باقی بماند.

## پیشنهادات

بر پایه تحلیل های انجام شده و چشم اندازی که این پژوهش از پیوند میان روابط ابژه های و هوش مصنوعی ترسیم می کند، چند مسیر کلیدی برای پژوهش، مداخله و سیاست گذاری پیشنهاد می شود:

۱. تدوین چارچوب های اخلاقی مبتنی بر روان کاوی برای طراحی هوش مصنوعی: توسعه هوش مصنوعی نیازمند اصولی است که اثرات هیجانی، رابطه ای و روانی تعامل با آن را در نظر بگیرد. طراحی سیستم هایی که به وابستگی ناسالم دامن نزنند، مرزهای خود-دیگری را مخدوش نکنند و از شکل گیری دلبستگی های آسیب زا جلوگیری کنند، ضروری است. این امر می تواند با ایجاد محدودیت هایی در نحوه پاسخ گویی، تنظیم سطح همدلی مصنوعی، و جلوگیری از نمایش های بیش از حد انسان نما تحقق یابد.
۲. آموزش کاربران برای تعامل ایمن و آگاهانه با هوش مصنوعی: بخشی از تأثیرات آسیب زا زمانی رخ می دهد که کاربران بدون شناخت سازوکارهای روانی درگیر تعامل می شوند. برنامه های آموزشی می توانند آگاهی افراد را درباره طبیعت الگوریتمی تعامل، تمایز میان همدلی واقعی و همدلی شبیه سازی شده، و خطرات فرافکنی بیش از حد افزایش دهند. این آموزش ها می توانند به ارتقای سواد عاطفی دیجیتال کمک کنند.
۳. رویکردهای درمانی مبتنی بر تحلیل رابطه فرد با ابژه های دیجیتال: روان درمانگران می توانند رابطه فرد با هوش مصنوعی را به عنوان بخشی از پویایی های رابطه ای و انتقالی او بررسی کنند. این رابطه، مانند هر رابطه ابژه ای دیگر، حامل اطلاعات ارزشمند درباره تاریخچه دلبستگی، نیازهای برآورده نشده، سازوکارهای دفاعی و ساختار میل فرد است. ورود این موضوع به پروتکل های درمانی می تواند زمینه ساز فهمی عمیق تر از وضعیت روانی مراجعه کنندگان باشد.
۴. لزوم گفت و گوی میان رشته ای میان روان کاوی، فناوری و مطالعات رسانه: فهم کامل این پدیده مستلزم مشارکت رشته های مختلف است. روان کاوی می تواند درباره سازوکارهای فرافکنی، انتقال و دلبستگی توضیح دهد؛ علوم شناختی می تواند اثرات تعامل با هوش مصنوعی بر تنظیم هیجان و شناخت را بررسی کند؛ و علوم فناوری اطلاعات می تواند بسترهای رفتاری و تعاملی این پدیده را تحلیل کند. این گفت و گو زمینه ساز ایجاد مدل های جامع برای هدایت اخلاقی و تربیتی فناوری های آینده خواهد بود.
۵. توسعه سیاست های حمایتی برای جلوگیری از انزوای دیجیتال: گرایش فزاینده افراد به جایگزینی روابط انسانی با روابط سایبرنتیک می تواند پیامدهای اجتماعی قابل توجهی داشته باشد. لازم است سیاست گذاران با فراهم کردن فضاهای مشارکت اجتماعی، تقویت تعاملات انسانی، و کنترل بر الگوریتم هایی که وابستگی را تشدید می کنند، از انزوای دیجیتال و فرورفتن سوژه در فضاهای بسته جلوگیری کنند.
۶. توسعه پژوهش های تجربی و طولی درباره تأثیرات عاطفی و هویتی هوش مصنوعی: بسیاری از فرآیندهای روان کاوانه در تعامل با هوش مصنوعی هنوز در مراحل ابتدایی شناخت قرار دارند. پژوهش های طولی می توانند روشن کنند که تعامل مداوم با سامانه های هوشمند چگونه بر دلبستگی، ساختار هویت، تنظیم هیجان، ظرفیت برقراری رابطه انسانی و حتی شکل گیری خود کاذب دیجیتال تأثیر می گذارد. این نتایج به تدوین دستورالعمل های اخلاقی و آموزشی کمک خواهند کرد.

## منابع :

- احمدی، ی.، و بیا، ح. (۱۳۹۰). سنجش وضعیت تفاوت نسل ها در ابژه های فرهنگی-اجتماعی.
- بالبی، ج. (۱۳۹۵). نظریه دلبستگی و رفتار مادرانه (م. نونهالی، مترجم). تهران: نشر قطره.
- بودریار، ژ. (۱۳۹۷). تبادل ناممکن (ع. کریمی، مترجم). تهران: نشر آگه.
- بهار مهری، ر. (۱۳۸۶). ابژه های دینی و هویت نسلی در ایران با تکیه بر ابژه های دیجیتال.
- پیر بهار، ر. (۱۳۸۱). ابژه ها و تغییر مراسم دینی.

- حسینی، م. (۱۴۰۲). روابط ابژه‌ای در فضای مجازی؛ بررسی دل‌بستگی عاطفی کاربران به هوش مصنوعی، مجله روان‌شناسی معاصر ایران، ۱۸(۲)، ۱۱۲-۱۳۵.
- حسن‌زاده، ع. و کرمی، س. (۱۴۰۴). افق انتظار نوجوانان ایرانی: پژوهش انسان‌شناختی در حوزه‌های فرهنگی سیستان و بلوچستان، خوزستان، کردستان، تهران.
- راستگو، ف.، منیرپور، ن. و میرزاحسینی، ح. (۱۴۰۳). گرایش به روابط فرازنشویی بر اساس سطوح کارکرد شخصیت و کیفیت روابط.
- رستگار، س. (۱۴۰۱). دل‌بستگی انسان به فناوری‌های هوشمند در عصر دیجیتال؛ رویکردی روان‌کاوانه، فصلنامه علوم ارتباطات و رسانه، ۹(۳)، ۲۱-۴۰.
- سنت کلمر، م. (بی‌تا). درآمدی بر روابط موضوعی و روان‌شناسی خود. تهران: نشر نی.
- صاحب‌الزمانی، ف. (۱۳۹۸). تکنولوژی، رسانه و فرهنگ: تحلیل پدیدارشناختی انسان دیجیتال. تهران: نشر علم.
- عطایی، پ. (۱۳۹۷). روان‌شناسی رسانه و اثرات آن بر جامعه. تهران: نشر فرهنگ معاصر.
- عضدانلو، ا. (۱۳۹۵). دیدگاه‌های روان‌شناسی هوش مصنوعی.
- فروید، ز. (۱۳۹۰). سه رساله درباره نظریه جنسی (ح. سپهری، مترجم). تهران: نشر نی.
- قریشی، ع. (۱۴۰۳). هوش مصنوعی و روان‌شناسی اجتماعی: تحلیل ارتباطات انسانی در دنیای دیجیتال.
- کاستلز، م. (۱۳۹۱). عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ا. علیقیان و دیگران، مترجمان؛ ۳ جلدی). تهران: نشر طرح نو.
- کلاین، م. (۱۳۹۴). روان‌کاوی کودکان (م. نونهالی، مترجم). تهران: نشر قطره.
- کنعانی، ا. (۱۳۹۸). تحلیل کارکردهای ابژه در روایت خانه روشن گلشیری.
- مهدوی، و. و سمیعی. (۱۴۰۱). نقش سبک دل‌بستگی در شکل‌گیری رابطه انسان و روبات.
- میرزایی، ا. (۱۳۹۹). شهروند دیجیتال: هویت، تعامل و شهروندی در عصر شبکه‌های اجتماعی. تهران: نشر سایه.
- وحیدی مطلق، ل. (۱۴۰۱). هوش مصنوعی در حوزه سلامت.
- وینیکات، د. (۱۳۹۷). بازی و واقعیت (ح. سهیلیان، مترجم). تهران: نشر ارجمند.
- Brandt, K. (۲۰۲۰). The emotional life of robots: A Kleinian perspective
- Darling, K. (۲۰۱۶). Anthropomorphic framing in human-robot interaction: How humans create imaginary objects and attribute them to robots
- Knaves, F. (۲۰۲۲). Artificial intelligence as a projective surface for human desire
- Levy, D. (۲۰۰۷). Love and sex with robots: Psychoanalytic applications in the formation of attachment and libidinal objects to robots
- Weiss, A. (۲۰۲۰). AI as transitional objects: A Winnicottian view
- Zarifian, P. (۲۰۲۳). AI companions and the internal object: A new perspective